

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال هفتم، شماره هفدهم، بهار ۱۴۰۳ (۱-۳۵)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/JMZF.2024.458487.1195](https://doi.org/10.22034/JMZF.2024.458487.1195)

بررسی نقش تحولات اجتماعی و سیاسی در رمان «نقره، دختر دریای کابل» اثر حمیرا قادری

سیده مریم ابوالقاسمی^۱، آیات کنعان^۲

چکیده

نویسندگان معاصر افغانستان در آثار داستانی خویش، جلوه‌هایی از تحولات اجتماعی و سیاسی سرزمین خویش را منعکس کرده‌اند. ادبیات معاصر افغانستان نمایانگر حقایق تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ادوار مختلفی است که به بسیاری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی غم‌انگیز همراه بوده است. اشغال افغانستان توسط بیگانگان، جنگ‌های داخلی، کودتا، بحران وضعیت اجتماعی و سیاسی و رنج‌هایی که مردم افغانستان برای دهه‌های مختلف متحمل شده‌اند، بسیاری از نویسندگان را بر آن داشته است تا این حوادث را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در آثار داستانی خود مطرح کنند. به عنوان مثال حمیرا قادری، در رمان «نقره، دختر دریای کابل» به سیر تحولات اجتماعی و سیاسی سرزمین افغانستان در بازه زمانی بیش از نیم قرن (فاصله سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۰ م) و وقایع و رویدادهای ناشی از آن می‌پردازد. این مقاله به بررسی و تحلیل تحولات اجتماعی و سیاسی و تأثیرات گوناگون آن بر سرنوشت مردم به خصوص وضعیت زنان در رمان نقره می‌پردازد، در این رمان زنان نقش محوری دارند و شخصیت‌های اصلی این رمان را زنان تشکیل می‌دهند. نتایج حاصله از این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، حاکی از آن است که در این رمان وضعیت تأس‌بار زنان، جنگ، آشوب، کشت و کشتار، فشار و خفقان، بی‌عدالتی، فقر اقتصادی، ظلم دستگاه حکومتی وقت، انحصار رسانه‌های تبلیغاتی و حکومت‌داری بدون قانون در افغانستان از بارزترین و شاخص‌ترین نتایج و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود که حیات مردم افغانستان به خصوص زنان را با چالش‌های جدی مواجه کرده است.

واژه‌های کلیدی: داستان معاصر، افغانستان، تحولات اجتماعی و سیاسی، وضعیت زنان، نقره دختر دریای

کابل، حمیرا قادری.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

abolghasemi2014@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

kanaanayat@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۳۰

۱. مقدمه

افغانستان کشوری است در قلب آسیا که از غرب با ایران، از شمال با ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان و از شرق و جنوب با پاکستان هم‌مرز است. بعد از حکومت نادرشاه افشار، بخشی از خراسان بزرگ شاهنشاهی ایران جدا شد و زیر سلطنت احمدشاه درانی دولت مستقلی تشکیل داد، نام افغانستان را برای دولت مستقل تازه انتخاب کردند (افشار یزدی، ۱۳۵۹: ۶۴-۶۵). موقعیت استراتژیک افغانستان باعث شده است که همیشه مورد توجه کشورگشایان و قدرت‌های جهانی در گذشته و اکنون قرار بگیرد (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۱).

افغانستان در صد و پنجاه سال اخیر تا به امروز با تحولات حاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روبه‌رو شده است. وقایع عظیم سیاسی و اجتماعی یکی پس از دیگری رخ می‌نماید؛ حکومت‌های استبدادی و فاقد قانون، ظهور قشون سرخ شوروی، جهاد مقدس مردم افغانستان علیه بیگانگان و بیرون راندن آنان از افغانستان، براندازی نظام پادشاهی، روی کار آمدن حکومت‌های کمونیستی با حمایت شوروی، نارضایتی و خشم عمومی مردم، شروع جنگ‌های داخلی، ظهور گروه‌هایی نظیر طالبان و القاعده، انفجار و خودکشی و مواردی دیگر باعث شد تا تأثیرات عمیق و ناگواری بر سرنوشت مردم افغانستان بر جای بگذارد. همچنین به دلیل موقعیت استراتژیک این سرزمین در منطقه و منابع سرشاری که به لطف خداوند داراست، همواره هدف استعمارگران غرب (انگلیس و آمریکا) و شرق (شوروی سابق) بوده و هرگز روی امنیت و آرامش را ندیده‌است. این مسائل تأثیراتی نیز بر عرصه ادبیات این دیار گذاشت، تا جایی که ادبیات این سرزمین با وجود تاریخ غنی و اصیل ادبی، به پیشرفتی درخور توجه دست نیافت. حقیقت این است که تغییر و جابه‌جایی حکومت‌های حاکم و پیدایش

کودتاهای مختلف در این کشور، ادبیات داستانی این سرزمین را تحت تأثیر خود قرار داده است.

یکی از رسالت‌های اصلی ادبیات این است که باز نمود واقعی از اوضاع اجتماعی باشد (آقایی زاهد، نوری، ۱۳۹۸: ۲). ادبیات داستانی افغانستان پر از آثاری است که با تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درهم تنیده شده است. داستان‌نویسان افغانستان به خوبی از عهده بیان مسائل و معضلات اجتماعی برآمده‌اند و بازتابی از وقایع و اتفاقات ناگوار سرزمین‌های خود را در قالب حوادث و شخصیت‌های داستانی به تصویر کشیده‌اند. این آثار بازگوکننده ایده‌ها و عقاید و قوانین و تفکراتی هست که در جامعه وجود دارد و از طریق مطالعه این داستان‌ها می‌توان به شاکله اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اعتقادی جامعه پی برد. در بین آثار داستانی افغانستان رمان «نقره، دختر دریای کابل» ارزش تاریخی دارد و به بیان تاریخ صدسال گذشته افغانستان پرداخته است.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

با توجه به توضیحات فوق، مسئله اصلی این مقاله بررسی تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی بر سرنوشت مردم افغانستان در رمان «نقره، دختر دریای کابل» و تبیین این نکته است که رویدادها و دگرگونی‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی در افغانستان بر روی زندگی شخصیت‌های مختلف داستان (انسان افغانی) از جنبه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، خانوادگی، امنیتی چه تأثیری را بر جای گذاشته است؟ مهم‌ترین سؤالاتی که در این پژوهش مطرح است عبارتند از:

- مهم‌ترین و شاخص‌ترین موضوعات اجتماعی که در رمان نقره دختر دریای کابل مطرح شده، کدام است؟

- در این رمان وضعیت زنان به‌عنوان قشر بزرگی از جامعه افغانستان چگونه توصیف شده است؟

۱-۲. اهداف و ضرورت تحقیق

با توجه به جستجو در مراکز مختلف تحقیقاتی و سایت‌های اطلاع‌رسانی، تاکنون تحقیق مستقلی درباره موضوع بررسی نقش تحولات اجتماعی و سیاسی در رمان «نقره، دختر دریای کابل» اثر حمیرا قادری صورت نگرفته است. لذا به‌منظور شناخت بیشتر افکار، سبک و دیدگاه‌های نویسندگان افغانستان ضرورت ایجاد می‌کرد که تحقیقی مستقل درباره حمیرا قادری نویسنده سرشناس افغانستان صورت گرفته و اثرش از جنبه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار گیرد. مهم‌ترین اهدافی که در این پژوهش مد نظر ماست، عبارتند از:

- آشنایی بیشتر با اندیشه‌ها، آرمان‌ها و دغدغه‌های نویسندگان معاصر افغانستان.
- آشنایی با تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان (فاصله سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۰ م) از طریق آثار داستانی این سرزمین به‌منظور دریافت عمیق‌تر تحولات اجتماعی و فرهنگی این کشور.
- آشنایی با وضعیت زندگی مردمان افغانستان به‌خصوص زنان و نقش آنان در توسعه و تحولات اجتماعی از طریق آثار داستانی این سرزمین.

۱-۳. پیشینه تحقیق

درباره پیشینه موضوع مقاله نیز باید اذعان کرد که در مورد ادبیات معاصر افغانستان، به‌ویژه ادبیات داستانی افغانستان، تحقیق‌های زیادی انجام نگرفته است. این خلأ تحقیقاتی البته ناشی از شرایط ناامن و نامساعدی است که افغانستان در چند دهه

گذشته شاهد آن بوده است. بخش عمده آثاری که در زمینه ادبیات داستانی منتشر شده است به مباحث نظری و معرفی ادوار داستان‌نویسی معاصر افغانستان اختصاص دارد؛ از جمله:

- کتاب «تاریخ تحلیلی داستان‌نویسی افغانستان» (۱۳۸۸) از محمد حسین محمدی. نویسنده تاریخ داستان‌نویسی افغانستان را به شش مرحله تقسیم کرده است.

- کتاب «روند داستان‌نویسی در افغانستان» (۱۳۸۷) از حمیرا قادری. او سیر تحول داستان‌نویسی را در افغانستان، از آغاز تا دهه هشتاد بررسی کرده است.

- کتاب «Modern Persian literature in Afghanistan» (2008)، از والی احمدی. او نیز به بررسی مواضعی که ادبیات مدرن افغانستان نسبت به وقایع اجتماعی و سیاسی این کشور داشته، می‌پردازد. البته در این سه کتاب اشاره مستقیمی به آثار حمیرا قادری نشده و فقط ادوار داستان‌نویسی معاصر افغانستان بررسی شده است.

- مقاله «بررسی رویکردهای چهارگانه نقد فمینیستی الین شوالتر در رمان «نقره، دختر دریای کابل» اثر حمیرا قادری» (۱۳۹۷)، نوشته مولود طلائی و مهرناز طلائی که در مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان چاپ شده است. در این مقاله به بررسی زمینه‌های برجسته فکری این رمان با توجه به رویکردهای چهارگانه نقد الین شوالتر پرداخته شده است.

- مقاله «بازنمای سیمای زن در داستان معاصر افغانستان با تکیه بر رمان «نقره، دختر دریای کابل» (۱۳۹۳)، سرو رسا رفیع‌زاده و دیگران، این مقاله در فصلنامه تخصصی نقد ادبی منتشر شده و جایگاه اجتماعی و نقش زنان افغانی را در داستان‌نویسی افغانستان بررسی کرده است.

لازم به یادآوری است که تفاوت موضوع مقاله ما با آثاری که در پیشینه به معرفی آن‌ها پرداخته‌ایم؛ در این است که در هیچ‌کدام از آثار مذکور به صورت مستقل نقش تحولات اجتماعی در رمان حمیرا قادری و تأثیر آن بر سرنوشت مردم افغانستان مورد

نقد و بررسی دقیق و همه جانبه قرار نگرفته است. در حالی که محور اصلی تحقیق ما به بررسی نقش تحولات اجتماعی و سیاسی در چند دهه اخیر بر نحوه زندگی مردم افغانستان به خصوص زنان و بازتاب آن در داستان نقره اختصاص دارد.

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. نگاهی گذرا به سیر تحولات تاریخی و سیاسی افغانستان در صدسال

اخیر

سرزمین کنونی افغانستان با قدمت تاریخی دیرپای خود همیشه در برابر تحولات مختلف و متفاوت، ماهیت وجودی خود را حفظ کرده و به حیات خود ادامه داده است. «این سرزمینی که در سال ۱۸۵۷م افغانستان نامیده شد، بخشی از ایالت بزرگ خراسان بود که اقوام افغانی در آن ساکن و جزئی از قلمرو تاریخی و فرهنگی ایران بود» (حمیدی، ۱۳۹۴: ۷۴). در دوران معاصر سرزمین افغانستان به سبب موقعیت ویژه جغرافیایی‌اش از سمت شمال و جنوب مورد تهاجم بوده و تا سرحد نابودی پیش رفته؛ اما همیشه با تلاش و همت مردمانش موجودیت خود را به‌عنوان یک کشور مستقل حفظ کرده است. «مورخان از افغانستان به عنوان دروازه هند یاد کرده‌اند؛ زیرا در بخش‌های مختلف تاریخ، مهاجمان انگلیسی و روسیه برای فتح هند مجبور بودند از این خط عبور کنند. انعقاد پیمان پاریس و جدایی کامل افغانستان از ایران منجر به افزایش قدرت و نفوذ انگلیس در افغانستان شد» (نادی، ۲۰۰۷: ۱۴۷).

در جریان تحولات سیاسی در صدساله اخیر، سیزده نفر در این کشور به قدرت رسیدند و نظام‌های سیاسی گوناگونی را روی کار آوردند. نظام‌هایی چون شاهی مطلقه، شاهی مشروطه، جمهوری، جمهوری سوسیالیستی، دولت اسلامی، امارت اسلامی و جمهوری اسلامی. بسیاری از این نظام‌ها با کودتا و انقلاب روی کار آمده‌اند. هنگامی که امارت افغانستان به شاهزاده عبدالرحمن رسید «ده سال اول حکومت خود

را با دوراندیشی و اعتمادبهنفس، صرف یافتن و تلاش برای اصلاح امور امارت خود کرد. بعد از شاهزاده عبدالرحمن، امارت به پسرش، حبیب‌الله خان منتقل شد» (مظهر، ۱۹۵۰: ۸۱). پس از شکست بریتانیا در سومین جنگ با افغانستان، امان‌الله خان اعلام استقلال کرد. با نگاهی به دوره حکومت امان‌الله خان، به نظر می‌رسد «که عمق نفوذ روسیه در افغانستان با وجود اصلاحات فراوان و مداخله شوروی در جامعه افغانستان، دلیل اصلی فروپاشی حکومت او بوده است. عده‌ای بر این باورند که در فروپاشی حکومت امان‌الله دولت بریتانیا نقش بیشتری داشت و مردم را علیه او تحریک می‌کرد» (طنین، ۱۳۸۳: ۴۳-۴۴). اوضاع نسبتاً آرام دوره امانی در کشور دوام زیادی نداشت زیرا که حبیب‌الله کلکانی بر ضد امان‌الله خان برخاست و برای نه ماه به قدرت رسید و امارت افغانستان را بنیان نهاد. سپس محمد نادرخان، وزیر جنگ پیشین امان‌الله خان، او را سرنگون کرد. «نادر خان در عرصه سیاسی افغانستان به قدرت رسید. سال ۱۹۳۳ در افغانستان، سال ترورها نامیده شده است و مردم و حکومت در این سال به کشتار یکدیگر پرداختند» (مرکز تحقیقات افغانستان، ۱۳۷۰: ۵۱). نادرشاه با گلوله‌های تفنگچه دانش‌آموز، عبدالخالق هزاره، ترور شد (موسوی، ۱۳۸۸: ۹). و پسرش محمدظاهرشاه در سن نوزده سالگی، بر تخت پادشاهی نشست. او ۴۰ سال سلطنت کرد که طولانی‌ترین دوران سلطنت یک پادشاه در تاریخ معاصر کشور به شمار می‌رود. سلطنت او در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م دوران رونق اقتصادی بی‌سابقه برای افغانستان بود (کاظم، ۲۰۰۵: ۲۳۴). ولی دوره چهل‌ساله سلطنت او با کودتای محمد داودخان، در ۱۹۷۳ م به پایان رسید (کورنا، ۱۳۸۳: ۴۴). وی پنج سال در قدرت بود اما با انقلاب و با به قدرت رسیدن کمونیست‌ها، نور محمد ترکی به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور خلق افغانستان انتخاب شد. پس از یک سال به دلیل اختلافات درون‌حزبی، ترکی ترور شد و حفیظ‌الله امین، به‌عنوان دومین رئیس‌جمهور خلق افغانستان انتخاب شد. «اتحاد جماهیر شوروی تصمیم گرفت از حفیظ‌الله امین خلاص شود. در دسامبر ۱۹۷۹ م هزاران

سرباز شوروی به کابل رسیدند. آن‌ها بعد از کشتن حفیظ الله امین بر حکومت تسلط پیدا کردند و فرد کمونیستی به نام ببرک کارمل را به‌جای او گذاشتند» (اخوان، ۱۳۸۰: ۱۷۹). در اثر مخالفت در داخل افغانستان و فشار بین‌المللی، اتحاد شوروی مجبور شد تا کارمل را برکنار و به‌عوض او نجیب الله را بر اریکه قدرت بنشاند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نجیب الله، حمایت نظامی و اقتصادی غیرمستقیم کشورش را از دست داد و بدین ترتیب خود را در برابر جنبش‌های مخالف اسلامی که از حمایت پنهانی ایالات‌متحده آمریکا و پاکستان حمایت می‌شدند، تنها می‌دید (علی‌آبادی، ۱۳۷۵: ۱۷۸). «پس از شکست اتحاد جماهیر شوروی و خروج آن از افغانستان در سال ۱۹۸۹ م، پس از اشغال ده‌ساله، این کشور وارد چرخه‌ای از اختلافات و درگیری‌هایی شد که منجر به جنگ داخلی بین فرماندهان جنگ و فرماندهان گردان شد. به‌ویژه از آنجایی که افغانستان از قومیت‌های مختلف از جمله پشتون‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها تشکیل شده است. سپس افغان‌ها با یکدیگر وارد جنگ‌های خونین شدند و در ۱۹۹۲ م، نبرد بسیار سختی بین احزاب مجاهدین در کابل رخ داد. تا پایان سال ۱۹۹۲ م، کابل ویران شد و تلفات این جنگ به پنج هزار تن رسید» (جانسون، ۱۳۸۰: ۵۳). دیری نگذشت که جنبش طالبان توانست کنترل خود را بر بیشتر سرزمین‌های افغانستان تحمیل کند و به‌سرعت کنترل استان قندهار را به دست گیرد. سپس در آغاز سال ۱۹۹۵ م، توانست کنترل خود را بر مناطق تحت نفوذ حکمت یار در جنوب کابل تشدید کند (العامری، ۲۰۱۲: ۱۷۸). «طالبان ابتدا از طریق مؤسسات مذهبی پدید آمدند که منابع مالی آن‌ها را عمدتاً عربستان سعودی تأمین می‌کرد که رویکرد مذهبی تندرو را اتخاذ می‌کردند» (صفاری، ۱۳۹۵: ۴۳). «در سپتامبر ۲۰۰۱ م، احمدشاه مسعود، رهبر ائتلاف شمال که با طالبان می‌جنگید، توسط القاعده ترور شد. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات‌متحده آمریکا مورد حمله تروریستی قرار گرفت و طی حمله به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی و پنتاگون حدود ۳۰۰۰ نفر کشته شدند. ایالات‌متحده به تهدیدهایش

ادامه داد و اظهار کرد علیه هر کشوری که دولتش از تروریست‌های بین‌المللی حمایت کند، وارد جنگ خواهد شد. در پایان سال ۲۰۰۱ م، حکومت طالبان از قدرت خلع شد. در اواخر ۲۰۰۱ م با حمایت نیروی چندملیتی حافظ صلح، دولتی ائتلافی، به ریاست حامد کرزی به قدرت رسید» (نیک‌خواه، ۱۳۹۵: ۴۸). بدین ترتیب، مردم افغانستان حدود نیم‌قرن از حیات اجتماعی خود را صرف جنگ‌های داخلی کرده‌اند.

۲-۲. نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان

ادبیات از گونه‌های هنر است و کلمات، مصالحی هستند که نویسنده با بهره‌گیری از عواطف و تخیلات، آن‌ها را به کار می‌گیرد و اثر ادبی پدید می‌آورد (عباسی صاحبی، ۱۴۰۰: ۸۶). در ادبیات معاصر معمولاً آثار ادبی با اشکال گوناگون شعر و قصه و داستان در خدمت بیان حقایق و مشکلات اجتماعی‌اند و وظیفه آگاهی و بیداری آحاد جامعه را بر عهده‌دارند، ادبیات معاصر افغانستان نیز از این امر مستثنی نیست.

ادبیات معاصر افغانستان فریاد عمیقی برای جامعه‌ای است که هرگز ثبات را درک نکرده است. فقدان منتقدان و پژوهشگران در حوزه ادبیات معاصر افغانستان آن را به ادبیاتی کمیاب و ناشناخته در میان خوانندگان عمومی جهان تبدیل کرده است. ادبیات معاصر افغانستان از زمینه‌های ادبی متمایزی محسوب می‌شود، چراکه این ادبیات در مضامین خود، زمینه تاریخی، زبانی و فرهنگی یک دوره اجتماعی را که با بسیاری از رویدادهای غم‌انگیز همراه بوده، منعکس می‌کند. ادبیات معاصر افغانستان با پشت سر گذاشتن یک دوره نود ساله انحطاط و فترت ادبی آغاز می‌شود. زیرا افغانستان در مدت نزدیک به یک قرن گرفتار نود جنگ داخلی و خارجی شد و دیگر مجال تنظیم امور داخلی را چنان‌که باید، نداشت تا چه رسد به ترقیات علمی و مدنی و پیشرفت زندگی اجتماعی و پرداختن به مسائل ادبی و فرهنگی (رضوی، ۱۳۵۷: ۲۳).

ادبیات داستانی افغانستان بخشی از پیکره زبان فارسی است که شایسته مطالعه و تحقیق جدی است. ولی این نوع ادبی عمر طولانی ندارد. حمیرا قادری در کتاب بررسی روند داستان‌نویسی در افغانستان اشاره کرده است که داستان‌نویسی با درکی تازه و به معنی امروزی آن، از زمان حکومت شاه امان‌الله که هم‌زمان با انتشار روزنامه‌ها در افغانستان به سال ۱۲۹۸م و با داستان‌واره «جهاد اکبر» آغاز شد (قادری، ۱۳۸۷: ۸-۴۷). «نویسنده جهاد اکبر، مولوی محمد حسین پنجابی مدیر مجله «معرف معارف» است. محور اساسی این داستان، جهاد و ایستادگی در برابر دشمن استقلال کشور، یعنی انگلیس است» (محمدی، ۱۳۸۸: ۳۵). صدسال از انتشار داستان معاصر افغانستان «جهاد اکبر» (۱۲۹۸) می‌گذرد؛ در این سال‌ها داستان‌های زیادی توسط نویسندگان افغانستان نوشته شده است تا داستان در افغانستان تثبیت شود و امروز به دست ما برسد. اما متأسفانه در این روند زنان در این میان هیچ نقشی مؤثری نداشتند.

ادبیات داستانی زنان افغانستان و نهضت زنان روشن‌فکر در بین سال‌های سی و چهل شروع شد. می‌توان از «ماگه رحمانی» به‌عنوان اولین زن داستان‌نویس افغانستان یاد کرد. در اواخر دهه سی و ابتدای دهه چهل خورشیدی نقش زنان در داستان‌نویسی کم‌رنگ شده است. محمدحسین محمدی در کتاب «داستان کوتاه در افغانستان» از سه بانوی داستان‌نویس که در این دهه فعالیت داشتند، مانند دنیا غبار و ملالی موسی نام می‌برد (ر.ک. محمدی: ۱۳۹۸: ۱۴۱). در اواخر دهه چهل خورشیدی، سپوژمی زریاب وارد عرصه داستان‌نویسی می‌شود. بیشتر داستان‌نویسان زن افغان از دهه پنجاه و شصت و به شکلی جدی، دست به نگارش داستان زدند و آثارشان در داخل و خارج از مرزهای افغانستان چاپ شد. در دهه‌های شصت، هفتاد، هشتاد و نود خورشیدی می‌توان به زنان داستان‌نویسی در افغانستان مانند پروین پژواک، فروغ بهرام کریمی، حمیرا رأفت، خالده خرسند، لیلا رازقی، وسیمه بادغیسی، شیما قاضی‌زاده، تینا

محمدحسینی و حمیرا قادری نام برد که از میان آنان بانو حمیرا قادری موفق‌تر بوده است.

حمیرا قادری (۱۳۵۸ ش / ۱۹۸۰ م) داستان‌نویس جوان، محقق و فعال افغانستانی است. او در سال‌های اشغال شوروی در شهر هرات به دنیا آمد و در دوران رژیم طالبان بزرگ شد. زمانی که حضور در مدرسه ممنوع بود، او دختران و پسران پناهنده را آموزش می‌داد. او مدتی به‌منظور ادامه تحصیل در ایران زندگی کرد و در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شهید بهشتی تهران مدرک کارشناسی خود را دریافت کرد و دکترای زبان و ادبیات فارسی را نیز از دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی‌نو (هند) گرفت. او فعال حقوق زنان و مشاور ارشد چندین وزارتخانه افغانستان بوده است. قادری توانست در بین زنان به روند داستان‌نویسی معاصر افغانستان کمک شایانی کند. در آثار او تکنیک‌های داستان‌نویسی، مانند رابطه وقایع زمان-مکان و رابطه نویسنده با حوادث و شخصیت‌های داستان دقیق‌تر و سنجیده‌تر از نویسندگان دیگر منعکس شده است. آثار حمیرا قادری شامل شش رمان، تعدادی داستان کوتاه و چندین نقد ادبی است که همگی به زبان فارسی دری هستند (همان: ۱۱۱).

۲-۳. معرفی و خلاصه داستان «نقره، دختر دریای کابل»

نقره، دختر دریای کابل، در تهران به سال ۱۳۸۷ شمسی به زبان فارسی منتشر شد. این رمان، داستان هفت زن و دختر بی‌سواد را روایت می‌کند که در آشپزخانه شاهی زندگی می‌کنند و در روزگاری دراز پشت دیوارهای بلند ارگ سلطنتی عمر خود را پای دیگ‌های غذای سلاطین جبار سرکرده‌اند. در لابه‌لای نقل ماجرای زندگی این زنان، تاریخ نوین سرزمین افغانستان و ماجراها و مصائب و بلاهای مردم این سرزمین نیز بیان می‌شود. هفت زنی که در آشپزخانه ارگ پادشاهی در شهر کابل، کار می‌کردند

و در لحظه‌های بیکاری و تنهایی شبانه، به نقل ماجراهایی می‌پردازند که از سر گذرانده‌اند. نفر هفتم که راوی اصلی رمان است، اقلیما نام دارد و تنها شاهدِ ناظر برای روایت رخدادهاست و جز این، کنش تعیین‌کننده‌ای در رمان ندارد.

زنان در رمان مذکور هرکدام داستان زندگی خود را روایت می‌کنند، اما روایت غالب حول محور زنی به نام نقره است که دخترش اقلیما روایت می‌کند. زنی که از درد عشق و هجر می‌سوزد و تا پیری و مرگ در تنهایی و انتظار روزگار می‌گذراند. نقره به ارگ شاهی می‌رود و آنجا زندگی می‌کند و عاشق جوانی به نام ازمری می‌شود. نقره و ازمری بدون اطلاع خانواده باهم ازدواج می‌کنند. ازمری برای انجام کاری به غزنین می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد؛ و نقره تا آخر عمر در انتظار اوست. در اثر این عشق، دختر نامشروعی به دنیا می‌آید که نامش را اقلیما می‌گذارند و مجبور می‌شود در همان آشپزخانه ارگ شاهی، در میان زنان دیگر، دخترش را بزرگ کند؛ همان دختری که راوی این داستان است.

صغورا یکی از شخصیت‌های این آشپزخانه است. او دختری تنهاست که عمو و پدر بزرگ خود را از دست داده، مادرش نیز در حادثه آتش‌سوزی فوت کرده است. صغورا در هشت‌سالگی به مادر بزرگش سپرده می‌شود و پس از پنج سال، او را نیز از دست می‌دهد. وی سپس به کابل نزد عمه‌اش فرستاده می‌شود، ولی شوهر عمه‌اش قصد دارد او را به برادر نابینا و فاسد خود بدهد. به همین دلیل عمه صغورا او را به خاله‌روگل می‌سپارد تا او را به ارگ شاهی ببرد. این دختر پس از چهار سال اقامت در ارگ شاهی، فوت می‌کند.

خاله‌روگل که به جز قرآن و دیوان حافظ، می‌تواند چهار کتاب دیگر هم بخواند، زنی رنج‌کشیده است. او با پسر عمه‌اش ازدواج کرده، اما صاحب فرزند نشده و به همین دلیل پسر عمه‌اش بار دیگر ازدواج می‌کند، اما از زندگی جدیدش خیری نمی‌بیند و فوت می‌کند.

زریماه و بوبوی زریماه (بوبو یعنی مادر) نیز داستان آوارگی و تنهایی و ترس سیاه‌سرها (زنان) را در افغانستانی که به خاک و خاکستر آغشته است، تجربه می‌کنند.

۲-۳-۱. سبک داستان

سبک داستان نقره به دلیل نوع روایتش از ویژگی و جذابیت خاصی برخوردار است. در این داستان «سبک روایت به‌گونه‌ای است که کل رخدادها به کمک نقل قول‌های مستقیم آن هفت زن شکل گرفته است. مکان اصلی روایت، آشپزخانه ارگ شاهی است و زنان در آنجا در پایان کار روزانه، مدت‌ها بیکار دورهم می‌نشینند و کاری جز حرف زدن ندارند. البته چون راوی در بزرگسالی همه ماجراها را روایت می‌کند، ردّ ذهنیت او در روایت مشهود است، به‌خصوص در صحنه‌هایی که راوی کودک یا نوجوان است، محمل هوشمندانه و بزرگسالانه حرف زدن او همین ذهنیت بزرگسالانه در لحظه روایت، یعنی زمانی است که نقره مرده و راوی تنها در خانه پدری نشسته است و روایت می‌کند. در روایت‌شناسی، این شگرد، چه کسی می‌بیند و چه کسی سخن می‌گوید، نام دارد» (گودرزی، ۱۴۰۳).

با توجه به محتوای داستان می‌توان آن را آمیزه‌ای از رمان شخصیت، تاریخی و اجتماعی دانست، زیرا خواننده از طریق آن با بخشی از حوادث مهم تاریخ افغانستان آشنا می‌شود و داستان روی چند شخصیت تمرکز دارد.

۲-۴. نقش تحولات اجتماعی و سیاسی و تأثیر آن بر زندگی مردم در رمان

در افغانستان همواره موانعی بر سر راه انسان قرار می‌گیرد که او را از رسیدن به آرزوهایش باز می‌دارد. این موانع در عدم شکل‌گیری، رشد و تکامل شخصیت انسان نقش بسزایی دارد. محدودیت‌های اجتماعی، آداب و رسوم قومی و ملی، موقعیت‌های

مکانی و زمانی، از جمله عوامل بازدارندهٔ رشد و پیشرفت شخصیت آدمی در این سرزمین محسوب می‌شود. در این رمان به واکاوی موضوعات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌پردازیم که در اواخر قرن نوزدهم و اواسط قرن بیستم در کشور افغانستان رخ داده است. بنابراین در این رمان به ترتیب بسامد و کاربرد، به نقش مؤلفه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و تأثیر آن بر جنبه‌های مختلف زندگی شخصیت‌های رمان خواهیم پرداخت.

۲-۴-۱. وضعیت زنان

این رمان به زمان حکومت امان‌الله‌خان و بچهٔ سقا اشاره دارد که زنان افغانستان به علم و دانش میل و رغبت فراوان نشان می‌دهند، اگرچه محدودیت‌های آموزشی زنان در افغانستان بسیار است. قادری، زندگی زنی را به تصویر کشیده که در آشپزخانهٔ ارگ سلطنتی ایام عمر خود را سپری می‌کند و هرگاه که فرصتی پیدا کند به دنبال فراگیری علم و دانش می‌رود «سی پاره را از بی بی کو یاد گرفتم و خواجه حافظ را نیمه‌هایش. قرآن را مثال مادرم با یک جزء خواندن پیش‌خوان شدم» (قادری، ۱۳۸۸: ۱۵).

آنچه در جامعهٔ سنتی افغانستان مشاهده می‌شود یک‌رنگی و یک‌صدایی بیشتر مردان در مقابل زنان و دختران است. یعنی اکثر مردانی که دیدگاهی سنتی دارند با تمام تعصب‌های مذهبی و قومی و فرهنگی که با یکدیگر دارند، در برابر زنان یک‌دست عمل می‌کنند و برایشان مهم نیست که زن کار کند و یا درس بخواند. اما باوجود انبوهی از محدودیت‌ها، دختران و زنان افغانستان همچنان سعی می‌کنند تا در خانه‌هایشان دانش بیشتری کسب کنند. در این رمان، وظیفهٔ زنان در آشپزخانهٔ ارگ سلطنتی، آشپزی بود، اما به محض اینکه فرصت پیدا می‌کردند که برای دیدن دوستان خود به بیرون بروند، روزنامه‌هایی را با خودشان همراه می‌بردند تا از اوضاع بیرون از

آشپزخانه ارگ (جامعه) مطلع شوند و خواندن و نوشتن بیاموزند. این نشان می‌دهد که زنان در هر شرایطی به دنبال درس و آموزش هستند و میل دارند تا مانند بقیه مردم بی‌قید و شرط در جامعه زندگی کنند (ر.ک. همان: ۱۸۶-۱۸۷).

محتوای رمان، نشان می‌دهد که زنان افغانستان چندان بی‌خبر از جامعه و سیاست نبوده و حرف‌هایی برای گفتن داشته‌اند. با اینکه حق درس خواندن و حضور در جامعه را ندارند از زبان پدران و برادران و همسایگان (آقایان) خود چیزهایی می‌شنوند و در خاطر می‌سپارند. مثلاً درجایی از رمان، شوهر دلارام می‌گوید: «این کاغذهای اخبار از مطبعه شخصی خود نادرشاه و برادرهایش است. افرادی که این چیزها را می‌نویسند دروغ می‌نویسند؛ نفرهای خود پادشاه هستند» (همان، ۱۹۸).

در این رمان، زنان ارگ از همه چیز باخبرند. این در حالی است که ارتباط اندکی با بیرون جامعه دارند. بیشتر زنان، تازه سواد می‌آموخته‌اند که آن‌هم برای خواندن کافی نیست، ولی اطلاعات تاریخی و ادبی و دینی دارند. از کتاب‌های معروف ادبی و داستانی به زبان فارسی مانند «هزارویک‌شب» تا «امیرارسلان» و «سمک عیار» و «دیوان بیدل» و کتاب «جهاد اکبر» اطلاع دارند. درجایی از داستان به این آثار اشاره شده است (ر.ک. همان: ۳۱۱).

با روی کار آمدن نظام‌های مختلف در افغانستان، مانند نظام‌های پادشاهی و حکومت مجاهدین و طالبان و حساسیت جدی‌ای که نسبت به زنان در بخش‌های مختلف دارند، تلاش می‌شود تا زنان در خانه بمانند و خانه‌داری کنند. این محرومیت‌ها باعث شد که به‌ناچار زنان به خواسته‌های جامعه و خانواده سنتی تن در دهند. محرومیت دختران از دانش، راهی برای محرومیتشان از کارهای رسمی و غیررسمی شد و این امر باعث افزایش فقر و تنگ‌دستی گردید. در این رمان، به این مسئله اشاره شده که در زمان حکومت نادرشاه، حکم ممنوعیت تحصیل دختران و ممانعت از رفتن به مدرسه صادر شد و نادرشاه از القاب بد برای زنان استفاده می‌کرد و این امر

نشان‌دهندهٔ ظلم و استبداد حاکم بر جامعهٔ زنان در آن زمان است. آن‌قدر به زن‌ها ظلم شده که به پادشاه، ملعون لقب داده‌اند. بی‌بی کو می‌گوید: «پادشاه گفت: این کشور را جور می‌کنم. از سر سیاه‌سرهای بیچاره شروع کرد. آن‌وقت‌ها هرکسی به مکتب نمی‌رفت. اگر چهارتا دختری هم می‌رفت، این ملعون جلویش را گرفت. هر کس آمد، زورش اول به سیاه سر رسید» (همان: ۱۲۶-۱۲۷).

در این رمان با آنکه شخصیت‌های اصلی زنان هستند، ولی تمام اقتدار از آن مردان است و زنان مجبورند مطیع باشند و به هنجارهای خانواده و سنت‌های جامعه عمل کنند. وقتی که زنان افغانستان شوهرشان را از دست می‌دهند، اگر با برادرشوهر ازدواج نکنند، بچه‌هایشان را از ایشان می‌گیرند. مانند عموی زریماه که می‌خواهد با مادر زریماه ازدواج بکند. «زریماه می‌گوید: کاکایم من را می‌برد به اتاقش و آنجا به بوبویم جلوی همه می‌گوید یا با من نکاح می‌کنی یا از این خانه بی‌زریماه می‌روی... بوبویم گفته بود چطور دلت می‌شود سر روی بالش زن برادرت بگذاری؟ کاکایم در دم جواب داده بود: دلم هم نمی‌شود که زن برادرم سر روی بالش کسی دیگر بگذارد. باز کار خلاف شرع نیست. خدا و پیغمبر حلال کرده. کار بی‌غیرتی که نمی‌کنم» (همان: ۴۵).

تفکرات و برداشت‌های نادرست از اسلام و باورهای افراطی و ظالمانه همواره یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های یک جامعه عقب‌مانده است. قدری این باورها و احکام نادرست و ظالمانه را در رمان خود بازتاب داده و تأکید می‌کند که همین دیدگاه‌های افراطی باعث می‌شود که زنان بیشتر در جامعه مورد خشونت قرار بگیرند. در طول داستان، به وضع قوانینی علیه آزادی زنان و خشونت علیه زنان در زمان حکومت حبیب الرحمن خان اشاره می‌کند. زنانی که قصد سفرهای طولانی را دارند، نباید تنها به شهری سفر کنند، نباید چادر سفید بپوشند. نباید از خانه خارج شوند، مگر آنکه فردی آن‌ها را همراهی کند. «از وقتی که امیر حبیب الرحمن خان پادشاه شده بود، زن یکه سفر نمی‌کرد. از پیش، همین رقم بود. به‌وقت پدرش هم عبدالرحمن خان. ولی باز حبیب

الرحمن خان که آمد، محکم‌تر شد. حبیب الرحمن خان، اول‌ها که می‌گفت زن‌ها تا کار خیلی ضروری ندارند، از خانه بیرون نشوند. گادی‌وان‌ها^۱ از ترس، زن‌های بی بچه و بی مرد را سوار نمی‌کردند. یک‌دفعه امیر حبیب‌الله خان زنی را می‌بیند که به کوچه برای خودش چکر می‌زند^۲. به عسکرهایش می‌گوید زن را بگیرند و به بوجی^۳ کنند و خوب بزنند. عسکرها هم گپ پادشاه را به گوش گرفتند. زن بیچاره را آن‌قدر زدند که استخوان‌هایش می‌ده‌می‌ده^۴ شد» (همان: ۴۹-۵۰).

به دلیل سلطه مردان بر جامعه و منزلت کم زنان، آنان دچار حس خودکم‌بینی می‌شوند. حس حقیر شمردن، محرومیت از کار و تحصیل و مشارکت نداشتن در اجتماع باعث شده تا شماری از دختران افغانستان از جنسیت‌شان ابراز ناراضی می‌کنند و این حسی است که جامعه به ذهن زنان وارد کرده است. در مجموع دیدگاه مثبتی نسبت به جنس زن وجود ندارد و آن‌ها را سیاه‌سر می‌نامند. بی‌بی کو، زن خود را نیز سیاه‌سر می‌نامد و می‌گوید که زنان نمی‌توانند از سیاست چیزی بفهمند: «ما که نمی‌فهمیدیم. زن سیاه‌سر چه می‌فهمد به این گپ‌ها؟» (همان: ۷۲).

در این رمان به اقدامات ناعادلانه محمد نادرشاه در مورد زنان نیز اشاره شده است. محمد نادرشاه چون قدرت را به دست گرفت، اصلاحات و نظام‌نامه‌های دوره امان‌الله‌شاه را به کنار نهاد و محاکم را دوباره به عالمان دین سپرد. زنان را نیز به رعایت حجاب مکلف ساخت و مکتب زنانه را بست. مردم در زمان حکومت او بسیار فقیر شدند. بی‌بی کو به اقلیما می‌گوید: «دو ماه بود که نادرخان پادشاه شد. اول

^۱ - گادی‌وان‌ها: گردونه ای است چهارچرخ که با اسب یا قاطر کشیده می‌شود و سایه بان آن باز و بسته

می‌شود.

^۲ - چکر زدن: به گردش رفتن.

^۳ - بوجی: کیسه گونی.

^۴ - می‌ده می‌ده: ریزریز.

کارش این بود که مکتب زنانه را بسته کرد. بچه‌های مکتب را به بندی خانه^۱ روان کرد. مردم ولایات را به جان هم انداخت. از اینکه مردم سگ شوند و سر و دست همدیگر را خون مال کنند، عیش می‌کرد. می‌گفت باشد همدیگر را بخورند» (همان: ۹۲).

تعدد زوجات یا چندهمسری مردان، یکی از عوامل افزایش خشونت‌ها در برابر زنان افغانستان است. قادری به این مسئله اشاره کرده است. مثلاً عموی زریماه که متأهل و صاحب فرزندان است، به بهانه‌های مختلف قصد ازدواج مجدد دارد و از همسرش کسب اجازه نیز نمی‌کند (ر.ک. همان: ۴۶). علمای دین حکم جواز تعدد زوجات را که از آیه سوم سوره نساء مستفاد می‌شود، فقط یک رخصت از ناحیه شریعت می‌دانند، نه تشویق افراد به این عمل. افغانستان به تأثیرپذیری از شرع اسلام تعدد زوجات را با در نظر گرفتن شرایطی مورد قبول قرار داده است. در این زمان، شخصیت ارباب صاحب دارای سه همسر است و می‌خواهد با زن چهارم (بی‌بی کو) نیز ازدواج کند «ارباب دلش پیش بی‌بی کو بود. می‌خواست او را هم پیش آن سه تای دیگر ببرد. گفته بودند خوب نیست. نکن، جواب داده بود از نظر قرآن و خدا مانعی نیست. رسول مبارک گفته؛ ولی باز اگر کسی گپی دارد، زن اولم را طلاق می‌دهم. ناجور است. کارایی ندارد. همان خدا و قرآن بزند به کمرش! آتش به زندگی بی‌بی کو زد. خدا به حق رسول مبارکش به آن دنیا هم از او تیر نشود.» (همان: ۱۰۹-۱۱۰). همچنین به اعتماد کردن زنان به خود در امور و کارهای شخصی و مختص به خود و تحمل دردها و رنج‌های جسمی اشاره شده؛ مانند درد زایمان، بارداری و تجربه اولین عادت ماهیانه برای دختران. در قسمتی از زمان آمده، نقره وقتی که حامله شد، درد بارداری او شروع شد «یک روز هم درد به شکم و دور کمر من ریخت، گل‌قند خوردم دستمال گرم دور

۱- بندی خانه: زندان

کمرم پیچاندم، آب پاکی به سرم ریختم و شرمیدم، خاله روگل گفت: خاله رو گل صدقات، مثال درخت شاخ و برگ کردی. رویت ویرانه نشود! مهتابی، مهتاب شب چهارده. چشم از آهو داری، دل از بره، رنگ از طاووس» (همان: ۲۴۲).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع عقب‌مانده، باورهای نادرست است که همواره مانع پیشرفت زنان در جامعه مردسالار است و متأسفانه زنان بیشترین قربانیان این باورهای نادرست هستند. این باورها معمولاً از سمت بزرگان خانه برای بقیه افراد خانواده تعریف می‌شود. قادری باورهای نادرست جامعه افغانستان را در رمان خود بازتاب داده است. زنان این رمان همیشه در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان قرار دارند. زنان باید قربانی شوند. از جمله باورهایی که در این رمان آمده اهمیت «پسرزایی» است. فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی کشور افغانستان غالباً رویکردی مردسالارانه دارد، تا آنجا که حتی همین امروز اگر در خانواده‌ای فرزند پسری متولد شود، همه به شادمانی می‌پردازند، ولی اگر فرزند متولد شده دختر باشد، اندوه و ناراحتی کل خانواده را فرامی‌گیرد و ممکن است حتی مرد خانواده به خاطر ناتوانی همسرش در زاییدن فرزند پسر، همسر دیگری اختیار کند. زنان افغانستان همچنان در بسیاری از نقاط برای پسر به دنیا آوردن تحت فشار قرار دارند و «دخترزایی» می‌تواند عواقبی جدی برای آن‌ها به دنبال داشته باشد. مثلاً وقتی که مادربزرگ نقره چهارتا دختر به دنیا می‌آورد، شوهرش ملامتش می‌کند که چرا پسر به دنیا نمی‌آورد. مردان افغانستان دوست ندارند کسی به ایشان بگویند «دخترزایی». دختران را با القاب زشت صدا می‌کنند، مانند «بخت‌سیاه، سیاه‌سر». بی‌بی کو به نقره می‌گوید: «مادرِ مادرت پسر نداشت. خدا دوتا پسر به او داده بود که هر دو روی هم هفت روز زندگی نکردند. دو سال پی‌درپی مادرش به داغ دو پسر نشست. نقره آخرین اولادی بود که از شکم این مادر به دنیا آمد. چهارمین دختر. دیگر زن کم‌بخت بار نگرفت. چهار سیاه‌سر، چهار بخت‌سیاه» (همان:

اندیشه‌های نادرستی در تفکر مردم جامعه افغانستان وجود دارد. این اندیشه‌های نادرست و شایع می‌تواند به‌طور جدی به روابط میان دو فرد که قصد آغاز زندگی مشترک را دارند، ضرر برساند. در افغانستان قبلاً دخترها حتی قبل از عقد، شوهر خود را نمی‌دیدند تا رسمی ازدواج و عقد کنند و دختر برود خانه شوهرش، چون به نظر خانواده دختر بی‌عزت می‌شود (ر.ک. همان: ۱۹۲).

در اسلام رابطه نامشروع با زنان یکی از مفاسد بزرگ اجتماعی است که باعث خسارت‌های جبران‌ناپذیر است و در جامعه افغانستان این‌گونه رابطه حرام و ننگ به شمار می‌رود. قادری در این رمان، به رابطه نامشروع نقره اشاره می‌کند. هنگامی که نقره در سن هفده‌سالگی عاشق مردی به نام ازمری می‌شود و اولین ملاقات آن‌ها در کنار دریای کابل صورت می‌گیرد و حاصل این رابطه دختر نامشروعی به نام اقلیما است. وقتی که زنان آشپزخانه می‌فهمند نقره از رابطه نامشروع حامله شده است، با او به بدی رفتار می‌کنند (ر.ک. همان: ۲۱-۲۲).

۲-۴-۲. ظلم دستگاه‌های حکومتی در افغانستان

از زمان استقرار حکومت‌های مختلف سیاسی بر افغانستان در صدساله اخیر، شاهد وضع قوانین و دستورالعمل‌های گوناگونی هستیم. بعضی از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی افغانستان، قوانین خود را بر مردم افغان تحمیل می‌کنند که همیشه این قوانین به نفع مردم نیست، بلکه به نفع حکومت و دولت است و مسلماً این قوانین تأثیرات زیانبار فراوانی برجای می‌گذارد که چه‌بسا قابل جبران نیست.

در این رمان نیز اشاره شده که در زمان حکومت عبدالرحمن خان و حبیب الرحمن خان، یکسری قوانین ظالمانه وضع شد که به ضرر مردم بود و نفعی برای جامعه و مردم افغانستان نداشت. مردم در زمان آن حکومت‌ها به بدترین وضع زندگی می‌کردند. حتی مکتب برای درس خواندن نداشتند. «مادر زریماه می‌گوید: حبیب

الرحمن خان پادشاه، دیگر مثال اول بین مردم بُرد نداشت. زن و مرد از دستش در عذاب بودند. اول مردم که از دست عبدالرحمن خان به جان آمده بودند به پسرش بسیار رضا دادند. اما کم کم او هم اصلش را نشان داد» (قادری، ۱۳۸۸: ۵۵). در بخشی دیگر از رمان به مسئله مالیات اجباری اشاره شده است. «وقتی حبیب الرحمن خان به تخت نشست. سیاه چاه‌های هرات و کابل را خراب کرد؛ پدرش مردم را به مرگ گرفته بود که به تب راضی شوند، این پسر هم مثل پدرش هست. مردم بیچاره ساده بودند که به گپ‌هایش خوش شدند. شما نگاه کنید این چند سال است که پادشاهی می‌کند غیر از بدبختی چه دیدیم؟ ... مردم از زور مالیات نمی‌توانند نفس بکشند» (همان: ۵۷).

در این رمان دربارهٔ ظلم و خشونت وسیع و کشتارهای فرا قانونی نادرشاه نیز سخن به میان آمده مثلاً بی‌بی‌کو می‌گوید: «مردم از این انگریزها^۱ خوششان نمی‌آمد. می‌گویند ما از پونه بدش می‌آید، در خانه‌اش سبز می‌شود. این انگریزها پونه‌های در خانه ما مردم هستند. باز این دفعه از پهلوی نادرشاه سبز شده بودند. خود نادرشاه، نفر انگریزها بود. مردم او را خوش نداشتند، او هم از ما مردم بد می‌برد. اول که آمد، از شریعت و پیغمبر و خدا و قرآن گپ زد. فقر بود و مسکینی. کسی دل خوشی نداشت. مردم بیچاره نفسی به آسودگی نمی‌کشیدند. غم و رنجشان از خلاصی نبود. از نادرشاه هم خیر به مردم نرسید. او هم مسلک دیگرها، لکن خیلی بدتر. آن‌ها وطن فروش نبودند. او معلوم بود از کجا خط می‌گیرد. می‌گفتند که به قبر امیر عبدالرحمن خان که رسیده، سلامی داده و گفته که این پادشاه مردم افغانستان را شناخته و فهمیده که با این مردم چه منش داشته باشد. همین گپ که به گوش مردم رسید، همه فهمیدند که این پادشاه از کدام پادشاه‌ها است» (همان: ۸۳-۸۴).

^۱ - انگریزها: انگلیسی‌ها.

ظلم حکام همه را درگیر مسائلی محدود می‌کند. هیچ مردی نمی‌تواند از این ظلم نجات پیدا کند. اما زنان زنده می‌مانند تا حوادث را روایت کنند. در این رمان دربارهٔ اعمال و رفتار ظالمانهٔ محمود خان نیز سخن به میان آمده: «این محمود خان چه کار می‌کند؟ از قیامت و گفت کتاب نمی‌ترسد؟ نفرهایش با زن مردم چه کار دارند؟ حالی بلا دوطرفه شده» (همان: ۱۳۹ - ۱۴۰).

همچنین آمده است، محمدظاهر علی‌الظاهر پادشاه بود، ولی در طول سی سال از چهل سال سلطنتش، قدرت واقعی در دست عموهایش، محمدهاشم و شاه محمود و نیز پسرعمویش، محمدداود، بود. بخش بزرگی از دوران حکومت ظاهر شاه، با استبداد و خفقان همراه بود و حاکمان محلی وابسته به حکومت، ظلم بر اقلیت‌های قومی و مذهبی را پیشهٔ خویش ساخته بودند. قادری به ظلم‌های این حاکمان نیز اشاره کرده است. «ظاهر پادشاه، شاه نو کاری نمی‌کند. همهٔ کارها به دست دو تا کاکایش است. دو تا کاکا، کارها را به دست گرفته‌اند و نفرهای اول مملکت شده‌اند. از نادرشاه هم بدتر هستند. نفر اول انگریزها در مملکت است. از ترس مردم، مرده بلا، زنده بلا هستند. مردم را گلچین می‌کنند و آن‌ها را یا به بندی خانه‌ها روان می‌کنند یا که به جاهای خیلی دور، جاهایی که غیر از بدبختی هیچی ندارد، جاهایی که مردمش برای یک کف دست نان، خوار دو عالم هستند و از عالم و آدم دور» (همان: ۲۳۰-۲۳۱).

در زمان حکومت ظاهر شاه، افراد زیادی دستگیر شدند و حتی نمی‌دانند چرا دستگیر شده‌اند. این نشان‌دهندهٔ ناامنی در این کشور و فقدان آزادی برای مردم در نظام سیاسی این کشور بوده است. بسیاری از مردم به خاطر مطالبهٔ آزادی بیان و در راه نهادینه‌سازی این حق شهروندی جان‌های خود را از دست دادند. در بخشی از رمان آمده عبدالمجید خان، توسط حکومت ظاهر شاه دستگیر شد و او را به جایی بردند که هیچ‌کس از آن اطلاعی نداشت. «عبدالمجید خان را گرفتند. آمدند در خانه.

تک تک کردند و گفتند: با مرد خانه کار داریم. دلارام به سر و کله خودش زد. عبدالمجیدخان را صبح ناشتا بردند» (همان: ۲۵۹).

یکی از مهم‌ترین عوامل فروپاشی دولت‌ها و حکومت‌ها در جوامع مختلف، گسترش بی‌عدالتی و فشار و خفقان است که کاملاً مغایر با غریزه انسانی و اصول انسانی و اخلاقی است. حق تعالی آن را بر خود و بندگانش حرام کرده است و آن را گناه کبیره قرار داده است. بی‌عدالتی حاکمان نتایج مخربی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی بر جای می‌گذارد و در هر نوع و هر موقعیتی موجب خشم مردم و عامل اصلی فروپاشی دولت‌ها و حکومت‌هاست. این مسئله در نظام‌های سیاسی کشور افغانستان در صدسال اخیر کاملاً مشهود است. مردم آرزوی مرگ و نابودی فرمانروای ظالم را دارند و دنیا را دار مکافات برای این دسته از افراد می‌دانند. وقتی که عبدالخالق، نادرشاه را می‌کشد، آمده است «خدا این پادشاه را مثال سگ از این دنیا برد. خوب شد. به خیال این طایفه، ما پالان هر خری می‌شویم. آفتاب به دو انگشت پُت نمی‌شود. در هر جا را بزنی، بندی خانه می‌بینی. دنیا مثال کوه است. های بزنی، های به رویت می‌زند. هو بزنی، هو می‌گیری. باید می‌فهمید» (همان: ۱۹۷).

حاکمان ظالم همیشه گمان می‌کنند که مردم عادی نمی‌توانند به آن‌ها و یا حکومت آن‌ها آسیب برسانند. اما باید همواره از اعمالشان هراسان باشند. در این رمان به این نکته اشاره شده که حاکمان ظالم باید از مردم عادی بترسند و هراس داشته باشند، زیرا بی‌عدالتی و خفقان گریبان گیر حاکمان خواهد شد. «مردم می‌دانند که تخت‌نشینان هراس کرده‌اند. به خیال این طایفه هم نمی‌رسید که کسی بتواند به این آسانی شاهشان را از بین ببرد. لکن حالی ناگزیر از دیدن مردم هستند، خوب می‌فهمند که از مردم باید هراس کنند و گرنه هیچ‌کسی از این خاندان و ارباب‌هایشان در این مملکت آسوده نخواهد ماند. حالی به‌آرامی شب‌های پیش، خوابشان نمی‌برد.

نفس به آسودگی نخواهند زد. هرچه به کاسه مردم کنی، همان را خواهی دید» (همان: ۱۹۹).

بی‌عدالتی نقض حقوق دیگران یا محروم کردن افراد و گروه‌ها از فرصت‌های برابر برای برآوردن نیازهای اولیه انسانی یا عدم برخورد منصفانه با آنهاست. بی‌عدالتی می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد از نابرابری، فساد، محرومیت، گرفته تا خشونت، و نژادپرستی، بی‌عدالتی و تبعیض می‌تواند در همه عرصه‌های مذهبی، ملیتی، طبقه اجتماعی، جنسیت، سن، توانایی ذهنی یا جسمی رخ دهد.

قادری، شرایط سیاسی جامعه افغانستان را در دوره حکومت نادرشاه به تصویر کشیده است. در این رمان به این مسئله اشاره شده که حکومت نادرشاه با ریختن خون آغاز شد. در این دوره هیچ فرد آگاه و دانا و آزادیخواهی در کشور از دست اداره نادری در امان نبود. در دوران نادرشاه اوضاع کشور کاملاً تغییر کرد و دستاوردهای حکومت‌های گذشته جملگی نابود گردید. دیگر خبری از فعالیت‌های گسترده مدنی و سیاسی نبود و همه آن تشکلهای سرکوب شدند. اوج خفقان و فشار بر گروه‌های سیاسی و مردم حاکم بود. در این دوره، عده‌ای از سران هزاره به بهانه حمایت از امان‌الله محبوس و اعدام شدند. مردم افغانستان آن قدر ظلم نادرشاه را تحمل کردند تا بالاخره به فکر کشتن او افتادند «پادشاه صاحب را کشتند! پادشاه صاحب را کشتند! خاله‌روگل ادامه داد: چوب خدا صدا ندارد. هرکسی بوده، خیر از عمرش ببیند. مردم را از دهان این نادر قصاب خلاص کرد! خداوند ایل و تبارش را از پل صراط تیر کند! خانه‌اش آباد!» (همان: ۱۹۶-۱۹۷).

۲-۴-۳. فقر اقتصادی

قادری به کرات به فقر اقتصادی مردم افغانستان اشاره کرده است. آنچه جامعه و انسان را به سوی نابودی می‌کشاند فقر است. قربانیان فقر نیز دخترانی هستند که نه فقط به

آرزوهای خود نمی‌رسند بلکه قربانی خشونت خانگی نیز هستند. «بدخشان رفته بودیم، بی‌فایده بود. مردم بدخشان دخترهایشان را به ده سیر گندم معامله می‌کردند» (قادری، ۱۳۸۸: ۵۵). در چند دهه اخیر اغلب مردم افغانستان زیر خط فقر زندگی می‌کردند و حکومت‌ها هم برای از بین بردن فقر کوشش نمی‌کردند. دستاورد حکومت‌ها فقط فاصله شدید بین فقیر و غنی بوده است «در تمام این سال‌ها، آدم‌های نادار، نادار بودند و تاجرها به هر دوره، سرمایه‌دارتر شدند؛ احمدشاه باشد یا محمود، همه سروته یک کرباس بودند» (همان: ۹۲).

در قسمتی از رمان به فقر شدید مردم افغانستان، به‌خصوص در فصل زمستان، اشاره شده است. همه‌ساله با فرارسیدن فصل سرما و زمستان، نگرانی‌های مردم افغانستان برای تهیه مواد سوخت و گرم کردن خانه‌هایشان افزایش می‌یابد. افغانستان به دلیل قرار گرفتن در اقلیم خشک، دارای زمستانی سرد است و در بسیاری از مناطق آن، هوا از اوایل پاییز و پیش از فرارسیدن فصل زمستان، رو به سرد شدن می‌گذارد. از زبان شخصیت‌های داستان، به‌خوبی وضعیت مردم در این فصل توصیف شده است. «اگر دیگ‌های گرم و دم و دود آنجا نبود، تو از پیشم یخ می‌زدی. آدم کلان از آن زمستان تیر نشد (رد نشد)، چه برسد به تو. برف به هوا یخ می‌بست. به روی زمین راه‌رفته نمی‌شد. خداروشکر کردیم که زمستان به ارگ تیر شد. مردم بیچاره آن زمستان، سیاه شدند. ما هم به خانه‌ای که شب‌ها سرمان را می‌گذاشتیم کرسی به پا کرده بودیم. چه فایده داشت؟ صبح که بیدار می‌شدیم سرمان یخ‌کرده بود و گرد خاکسترهای کرسی نشسته بود روی پاهایمان. ما چرت می‌زدیم که مردم گوشه و کنار این مملکت چه کار می‌کنند. تل خاک قیمت بود. چوب قیمت بود. نان قیمت بود. پادشاه هم که غیر از خودش پروای کس دیگر را نداشت» (همان: ۹۱-۹۲).

گرانی در زمان حکومت ظاهر شاه موجبات فقر اقتصادی را فراهم کرده بود و مردم فقط نان می‌توانستند بخورند «قیمت‌ها کمر مردم را شکسته و کسی توان خرید یک

وعده نان شکم سیر را ندارد. تیر شویم از کس‌هایی که نوکر دولت هستند. اگر کسی زندگی به عزت می‌خواهد، از گرسنگی و خنکی، جان از زمستان تیر نمی‌کند. روز و شب مردم دیدن است» (همان: ۲۳۱). در این رمان همچنین با دقت و ذکر جزئیات به وضعیت اقتصادی کشور و فقر و نداری مردم در زمان حکومت هاشم‌خان و محمودخان نیز اشاره شده است (ر.ک. همان: ۳۱۸).

۲-۴-۴. جنگ و آشوب و کشت‌وکشتار

قادری، به آشوب و ناامنی در افغانستان در زمان حکومت امان‌الله‌خان توجه کرده است. نقره می‌گوید: «دولت امان‌الله غازی هم به تنگ می‌آید. خود دولت هم آن روزها سروسامانی نداشت. برگ و بارش معلوم نبود، دوست از دشمن فرق نمی‌شد. هر کس می‌رسید از پشت به پادشاه خنجر می‌زد. دولت به بچه سقا، تفنگ و معاش داد تا مردم را به عذاب نداشته باشد» (قادری، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). همچنین به آشوب و کشت‌وکشتار در کشور افغانستان، بعد از کشتن نادرشاه، اشاره می‌کند. افرادی که متهم به قتل نادرشاه بودند به همراه برخی از بستگانشان اعدام و کشته شدند (ر.ک. همان: ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹).

نویسنده، به ناامنی کشور افغانستان در زمان حکومت نادرشاه نیز اشاره می‌کند. مثلاً زمانی که زنان آشپزخانه ارگ می‌خواهند کاغذ اخبار را با خود بیرون ببرند، بی‌بی‌کو به آن‌ها می‌گوید که نباید کاغذ اخبار را بیرون ببرند، زیرا اگر یکی از اعضای خاندان سلطنتی بفهمد که ما در مورد آن‌ها اخبار می‌خوانیم، به ما آسیب می‌رسانند و ما را می‌کشند و نمی‌دانیم چه کسی از ما گزارش می‌دهد و بیشتر آن‌ها می‌توانند جاسوس باشند. بی‌بی‌کو می‌گوید: «کاغذ را با خودتان بیرون نبرید. نمی‌دانید که نفرهای چهار طرفتان چی رقم هستند؟ باشد که باهم تیر می‌کنید، اما آدم از نیات مردم چه خبر دارد؟ بهتر است خودتان را دهانشان نیندازید. آدم خوش خدمت که کم

نیست. حالی هم که این‌ها به زن و مرد رحم نمی‌کنند. دل‌ارام می‌گوید این خدازده‌ها اگر به یک نفر از یک فامیل شک بر شوند، خاک خاندانش را به توبره می‌کشند. خدا نکند کدام کسی بگوید بالای چشم نادر پادشاه ابرو است» (همان: ۱۹۲).

۲-۴-۵. سوء استفاده از احکام دینی و قوانین شرعی

حضور عالمان دینی (روحانیت) در غالب حکومت‌هایی که در صدساله اخیر در افغانستان بر اساس دین شکل یافته‌اند، همواره پررنگ بوده و در نهاد سیاست حضوری مستمر و تأثیرگذار داشته‌اند. حاکمان و پادشاهان همیشه در مسائل گوناگون از علما کمک گرفته‌اند که البته این امر در طول تاریخ در کل اسلام سابقه داشته. اما تفاوت اسلام سیاسی با اسلام سنتی در این است که اسلام سنتی در سیاست نفوذی غیرمستقیم داشته و این پدیده در تاریخ افغانستان سابقه طولانی ندارد و به قرن بیستم بازمی‌گردد. حاکمان برای پیشبرد اهداف و حتی گاهی سوءاستفاده بیشتر از قدرت، به دین و علمای دینی پناه برده و از آن‌ها برای توجیه اعمالشان یاری می‌گیرند و خوب و بد بودن نیات عالم دینی برایشان اهمیتی ندارد و تنها در فکر تشبیت موقعیت خود در کشور از طریق سوءاستفاده از دین و قوانین شرعی هستند. در این میان مردم جامعه از چنین مدیریتی بیشترین آسیب را خواهند دید. علمای دین، الگوی مردم هستند و اگر در خدمت صاحبان قدرت قرار گیرند و تنها به موقعیت و منافع و منصب خود بیندیشند، بزرگ‌ترین آسیب را، هم به دین و هم به مردم جامعه وارد خواهند کرد. در حین گفت‌وگو و مکالمه بین شخصیت‌های رمان به پناه بردن حاکمان ظالم به نهاد روحانیت و سوءاستفاده آن‌ها از دین و قوانین و احکام شرعی اشاره شده است. نادرخان، علمای متنفذ دینی را گرامی می‌داشت و آرزوهای آنان را در دولت برآورده می‌کرد و در مقابل از آن‌ها می‌خواست که دین و مذهب را در خدمت حکومت‌داری

او قرار دهند «کی گفته که آن‌ها، مولوی صاحب‌های نادرشاه را می‌گوییم، از خدا و پیغمبر چیزی می‌فهمیدند؟ بعضی‌ها می‌گفتند نفرهای خودش هست که آن‌ها را به‌جای مولوی صاحب مابین مردم روان کرده. خدا گردنم را بسته نکند. من نه آخوند هستم، نه ملا، نه قاضی، اما رویم سیاه باشد اگر دروغ بگویم. گردنم به این دنیا و آن دنیا بسته. همان ملاهایی که چهار طرف نادرخان بودند، از خدا و قرآن چیزی نمی‌فهمیدند. من که سیاه سرم و هیچ‌چیز دنیا را نمی‌فهمم بازهم از آن ملاهای پادشاه صاحب بیشتر می‌فهمم. این ملاها و مولوی‌ها هم هرکدام یک شکم داشتند تا پیش پایشان. ادعای ریاست و کیاست و ولایتشان هم که عالم و آدم را گرفته بود» (قادری، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

۲-۴-۶. وضعیت زندانیان سیاسی

در زندان افراد به اتهامات گوناگون در سلول‌ها حبس می‌شوند. در این رمان به وضعیت زندانیان سیاسی در زمان حکومت ظاهر شاه نیز اشاره شده است. بیشتر زندانیان سیاسی در این دوره افراد تحصیل‌کرده و آگاه جامعه و تحصیل‌کرده‌های خارج از کشور بودند. در زندان‌های افغانستان، زندانیان بیشتر از اعدام، از مرگ بر اثر گرسنگی می‌هراسند؛ زیرا ممکن است از میان ده‌ها زندانی، یکی یا چندتن به اعدام محکوم شوند، اما مرگ بر اثر گرسنگی همهٔ زندانیان را تهدید می‌کند. اتاق‌های زندان بسیار سرد است. بدرفتاری با زندانیان و بی‌توجهی دولت به آن‌ها، وضعیت نامطلوب بهداشتی و نبود خدمات اولیه از معضلات زندانیان سیاسی در افغانستان است. در این رمان، به‌وضوح شرایط جسمی و روحی زندانیان و فضای زندان‌های افغانستان ترسیم شده است، مثلاً درجایی از رمان آمده است: «در این سه ماه ده کلمه گپ نزدم. گفته بود همهٔ ماها اینجا کوته قفلی هستیم. چیزی برای خوردن نیست. اتاق‌ها نمدار هستند و یخ. اینجا خیلی‌ها از شب تا صبح زیر زولانه هستند و از بس فشار رویشان است از

بین خواهند شد. همه تحصیل کرده‌اند. بسیاری از این مردم روزها می‌شود که رنگ آفتاب را ندیده‌اند. شهباز می‌گوید آدم‌هایی را روی برّنده دیدم که موهایشان به کمرشان رسیده بود. ناخن‌های بلند، رنگ‌های زرد، لباس‌های پاره‌پاره، لاغر، آن قدر که می‌شد استخوان‌های قفسهٔ سینه‌شان را شمرد» (همان: ۲۲۲).

۲-۴-۷. آوارگی و بی‌خانمانی

کشور افغانستان در صدسالهٔ اخیر شاهد تباهی، جنگ، خون‌ریزی، اندوه و آوارگی مردم سرزمینش بوده است. در میانهٔ هر درگیری خون‌باری، مردم قرار دارند. مردمی که از ثمرات شوم جنگ رنج می‌کشند و یکی از بدترین ثمرات جنگ، بی‌خانمانی است. اما در افغانستان زنان و دختران به علت اعتقاداتی که ریشه در فرهنگ زن‌ستیزانه و جنس‌دوگانگی زنان دارد، بیشتر از مردان در معرض آوارگی و بی‌سرپناهی قرار دارند. البته در افغانستان نبود هیچ مردی در خانه یک زن، امری غیرعادی نیست؛ زیرا به علت جنگ‌های پی‌درپی، صدها هزار شهروند افغانستان که بیشترشان مردان بودند، کشته شده‌اند و در نتیجه، صدها هزار بیوه با کودکان به جای مانده‌اند. قادری در رمان خود به این نکته اشاره کرده است. وقتی که خانوادهٔ صفورا در جنگ کشته می‌شوند و خودش تنها زنده می‌ماند و بی‌خانواده و بی‌خانه و بی‌سرپناه می‌شود. «این صفورا یکی از آن‌هایی است که پدر، کاکا و پدر کلانش به همان جنگ کشته شدند. مادرش هم روزی که شریپنل حریق شد، در گرفت و پاک سوخت. این دختر ماند. نه مرده و نه زنده‌اش معلوم دار شد. صفورا به آن سال‌ها هشت سال زاد داشته. پنج سالی می‌ماند پهلوی بی‌بی‌اش. کم‌کم کلان دختر می‌شود. بی‌بی‌اش که فوت کرد، عمه‌اش او را به کابل پیش خودش کشاند. دو سالی هم پیش عمه‌اش می‌ماند» (همان: ۳۸۸).

۲-۴-۸. انحصار رسانه‌های تبلیغاتی

از جمله معضلاتی که در برخی از بیشتر نظام‌های سیاسی افغانستان به چشم می‌خورد، در انحصار گرفتن رسانه‌های تبلیغاتی برای ترویج تفکر و ایده و گسترش شیوه سیاسی حکومت‌هاست. رسانه‌هایی که در تبلیغات حکومتی از آن‌ها استفاده می‌شود، عبارتند از: رادیو و تلویزیون، خبرگزاری‌ها، گزارش‌های دولتی، نشریات، فیلم‌ها، روزنامه و مجله و غیره که معمولاً در کشورهای عقب‌مانده، این رسانه‌ها، تنها در صورتی اجازه فعالیت دارند که در خدمت اهداف حکومت و تبلیغات و موجه جلوه دادن اعمالشان باشد. در نظام‌های حکومتی افغانستان، دنیای رسانه در خدمت قدرت‌هاست و آن‌ها از این قدرت برای تبلیغ اهداف خود و تغییر نگرش مردم استفاده می‌کنند و چه بسا که حقایق را وارونه جلوه دهند. در این رمان، از زبان یکی از شخصیت‌های رمان گفته شده که هر چه را در روزنامه‌ها نوشته می‌شود، نباید باور کرد، زیرا قطعاً خلاف آن چیزی است که نوشته شده است. «شوهر دلارام گفته که هرچی اینجا می‌نویسند، دروغ است. اگر می‌نویسند یک نفر فاسد و اشرار و عیاش اعدام شده، خبردارتان باشد که ده تا آدم خوب و خدانشناس و دلسوز مردم و مُلک اعدام شده» (همان: ۸۸).

۲-۴-۹. تأثیرات فرهنگی ناشی از تغییر و تحولات اجتماعی

با تغییر و تحولات اجتماعی مسلماً رفتارهای فرهنگی مردم جامعه هم دست‌خوش تغییر می‌شود. در هر جامعه‌ای مطالعه درباره فرهنگ، نحوه زندگی، پوشش و آموزش حقایق بسیاری را برای ما آشکار می‌کند. یادآوری این نکته ضروری است که علی‌رغم حکومت فاجعه‌بار طالبان، در برخی از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی افغانستان در صدسال اخیر نشانه‌هایی از تجدد، آبادی و عمران در عرصه‌های مختلف به چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال می‌توان به اصلاحات اجتماعی حکومت امان‌الله‌خان اشاره کرد. امان‌الله‌خان برنامه اصلاحات خود را درباره تغییرات شرایط اقتصادی و اجتماعی

افغانستان آغاز کرد. این برنامه‌ها که مسائل فرهنگی را در افغانستان نشانه گرفته بود، شامل رفع چادر (نقاب) برای زنان، تحصیل مشترک پسران و دختران در مکاتب ابتدایی و اعزام جوانان برای تحصیل به خارج، منع نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج برای دختران (۱۸ سال) و پسران (۲۲) بوده است.

قادری به آزادی زنان در زمان حکومت امان‌الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹) اشاره می‌کند. مانند رفع حجاب زنان و برابری زنان و مردان در برابر قانون که از اصلاحات شاه امان‌الله به شمار می‌رود. ملکه ثریا، همسر شاه، بعد از آن‌که از مسافرت برگشت، بی چادر ظاهر شد و زنان برای چادر نپوشیدن تشویق شدند. تمامی مردان مجبور بودند تا در بیرون دریشی بپوشند. نقره می‌گوید: «امان‌الله غازی از وقتی که ازملک خارج پس آمد، به همه امر کرد که رقم همان مردم خارج رخت و کالا بپوشند. زن‌ها برقع سر نکنند. رفت‌وآمد مردهای ارگ به حرم امان‌الله‌خان آزاد شد و زن‌های شاه بی‌برقع و بی‌روپوشی جلوی مردها می‌آمدند و می‌رفتند. ملکه هم آزادی کرد» (همان: ۱۲).

زنان افغانستان نزدیک صدسال است که در عرصه حق آموزش و کار، منع خشونت علیه زنان، حق آزادی و کرامت انسانی زنان، منع آزار زنان، مبارزه با پوشش اجباری زنان و نیز مبارزه علیه تبعیض جنسیتی که سبب محدودیت حضور زنان در جامعه می‌شود، تلاش می‌کنند. قادری به گوشه‌هایی از افراط در پوشش زنان افغانستان و محدودیت‌های آنان اشاره می‌کند (ر.ک. همان: ۵۵).

۳. نتیجه‌گیری

رمان نقره دختر دریای کابل، بیانگر تاریخ تحولات اجتماعی سرزمین افغانستان و تصویری واقع‌گرایانه از این سرزمین در فاصله سال‌های ۱۸۸۰ م تا ۱۹۴۰ میلادی است. این رمان، پیش‌زمینه‌هایی از تاریخ و سیاست افغانستان را در خود نهفته دارد

و شخصیت‌های نمادین آن، نمادی از همه ملت افغانستان هستند. عنوان رمان، گویای آن است که محوریت این رمان و شخصیت‌های اصلی آن زنان هستند و این رمان از دریچه چشم یک زن روایت شده و موضوع مهم این رمان مسائل سیاسی و اجتماعی و ظلم‌هایی است که از زبان زنان بیان می‌شود. رمان نقره، روایت‌گر سامان درهم‌ریخته اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان و سرنوشت آدم‌هایی است که در این جامعه بی‌ثبات گرفتار آمده‌اند. قادری در این رمان ضمن نیم‌نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان، قصد داشته تا مسائل اجتماعی و سیاسی را به چالش بکشد و تبعات آن را مطرح کند. از بین انواع موضوعات و حوادث مختلف سیاسی و اجتماعی که در این رمان گنجانده شده مهم‌ترین آن، کنش‌های ظالمانه شاهان و حاکمان، گسست‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و مخصوصاً وضعیت زنان است. با توجه به موضوع رمان شخصیت‌های اصلی در مقابل نابسامانی‌های اجتماعی بپا می‌خیزند تا حقوق از دست‌رفته خود را بازیابند و حتی در این مبارزه‌ها جان خود را از دست می‌دهند. زنان این رمان همیشه دنبال یک زندگی مناسب هستند، ولی چیزی که سد راه آنان می‌شود، جنگ، خشونت، تبعیض جنسیتی، جهل و تعصب است. قوانین تحمیلی، آداب و سنن دست و پاگیر از جمله موانعی است که شخصیت‌های رمان به‌نوعی با آن درگیرند. این عوامل در اضمحلال جامعه نقش به‌سزایی دارد که در این رمان به‌خوبی ترسیم شده است.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

- ۱) اخوان، صفا (۱۳۸۰)، *تاریخ شفاهی افغانستان ۱۹۰۰-۱۹۹۲*، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۲) افشار یزدی، محمود (۱۳۵۹)، *افغان نامه*، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ۳) العامری، صلاح (۲۰۱۲)، *تاریخ افغانستان و تطورها سیاسی*، القاهره: العربی للنشر والتوزیع.
- ۴) جانسون، کریس (۱۳۸۰)، *افغانستان کشوری در تاریکی*، ترجمه نجله خندق، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آیه.
- ۵) رضوی، علی (۱۳۵۷)، *نثر دری افغانستان: سی قصه*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶) صفاری، غلامعلی (۱۳۹۵)، *طالبان*، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- ۷) طنین، ظاهر (۱۳۸۳)، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی.
- ۸) علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۷۵)، *افغانستان*، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۹) فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۸۰)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، تهران: مؤسسه عرفان.
- ۱۰) قادری، حمیرا (۱۳۸۷)، *بررسی روند داستان‌نویسی در افغانستان*، تهران: روزگار.

- (۱۱) ————— (۱۳۸۸)، نقره، دختر دریای کابل، تهران: روزگار.
- (۱۲) کاظم، سید عبدالله (۲۰۰۵)، *زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد*، کالیفرنیا: میومند.
- (۱۳) کورنا، لورل (۱۳۸۳)، *افغانستان*، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
- (۱۴) محمدی، محمدحسین (۱۳۸۸)، *تاریخ تحلیلی داستان‌نویسی افغانستان*، تهران: چشمه.
- (۱۵) ————— (۱۳۹۸)، *داستان کوتاه در افغانستان*، تهران: آمو.
- (۱۶) مرکز تحقیقات افغانستان (۱۳۷۰)، *مجموعه مقالات پیرامون افغانستان*، تهران: دفتر مقام معظم رهبری.
- (۱۷) مظهر، علی (۱۹۵۰) *افغانستان تقویم بلادها ووصف ساکنانها و تاریخها قبل الاسلام و بعده حتی الیوم*، القاهره: مطبعه السنه المحمديه.
- (۱۸) موسوی، سیدعلی (۱۳۸۸)، *تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی*، افغانستان: مطبعه بلخ.
- (۱۹) نادى، احمدمحمد (۲۰۰۷)، *افغانستان فى التاريخ المعاصر*، القاهره: المركز القومى للترجمه.
- (۲۰) نیک‌خواه، عبدالرحیم (۱۳۹۵)، *زمان در قالب زبان درونماهای شعر معاصر افغانستان*، تهران: عرفان.

مقاله‌ها

- (۱) آقایاری زاهد، رضا، نوری، زهرا (۱۳۹۸)، «بررسی ادب اعتراض در شعر سنای و مولوی با تأکید بر اعتراض‌های اجتماعی»، فصل‌نامه علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، سال دوم، شماره چهارم، صص ۱ - ۲۴.

(۲) حمیدی، سمیه، یوسفزهی، ناصر (۱۳۹۴)، «ایران و مسئله هرات و قندهار در دوره قاجار طی سال‌های (۱۷۹۴-۱۸۵۶)»، فصل‌نامه تاریخ روابط خارجی، دوره ۱۶، شماره ۶۴، صص ۷۳ - ۹۷.

(۳) رفیع‌زاده، سرو رسا، تقوی، محمد، صالح‌نیا، مریم، یوسفی، علی (۱۳۹۳)، «بازنمایی سیمای زن در داستان معاصر افغانستان با تکیه بر رمان نقره، دختر دریای کابل»، فصل‌نامه تخصصی نقد ادبی، سال ۷، شماره ۲۸، صص ۱۱۳ - ۱۴۲.

(۴) طلائی، مولود، طلائی، مهرناز (۱۳۹۷)، «بررسی رویکردهای چهارگانه نقد فمینیستی الین شوالتر در رمان نقره دختر دریای کابل اثر حمیرا قادری»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره ۲۳، شماره ۲، صص ۴۳۳ - ۴۶۰.

(۵) عباسی صاحبی، ربابه، امامی، فاطمه (۱۴۰۰)، «بازتاب جغرافیایی وطن در ادبیات منظوم کلاسیک و معاصر فارسی»، فصل‌نامه علمی-تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، سال ۴، شماره ۷، صص ۸۵ - ۱۰۰.

منبع اینترنتی

(۱) گودرزی، محمدرضا (۱۴۰۳)، «زن، اندوه، تنهایی»، وب سایت ویستا

<https://vista.ir>

منبع لاتین

Ahmadi, W. (2008). *Modern Persian literature in Afghanistan: Anomalous visions of history and form.* Routledge.